



بررسی معنی‌شناسی واژه ذلت در نهج البلاغه با رویکرد با هم‌آیی هم‌نشینی و جانشینی

ناصر قره‌خانی^{*۱}

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۱۴

چکیده

واژه ذلت از پرکاربردترین واژه‌ها، در قالب‌های مختلف اشتقاقی در نهج البلاغه است. امام علی (ع) با بهره‌مندی از معارف بلند الهی و برای تعالی جایگاه انسان و ارزش‌های انسانی، صورت‌های گوناگون این واژه را در گفتار و نوشتار به کار گرفته تا تصاویری تأثیرگذار در ذهن مخاطب ایجاد کند و او را به سوی عزت و کرامت رهنمون سازد. از منظر علم معنی‌شناسی بررسی مفهوم اولیه واژه و سیر تحول آن از دوره جاهلی تا متن نهج البلاغه امری ضروری است و تلاش می‌شود تا براساس روابط هم‌نشینی و جانشینی به دو پرسش پاسخ داده شود: یکی آن‌که کدام واژه‌ها بیشترین هم‌نشینی را با واژه ذلت دارد؟ و از سوی دیگر با رویکرد جانشینی چه واژه‌ها و احیاناً جملاتی تداعی‌کننده مفهوم ذلت هستند؟ برآیند این پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی سامان یافته نشان می‌دهد واژگانی از قبیل عزت، نفس، طمع، اسارت، مستکینه، عار و فرار بیشترین هم‌نشینی را با ذلت داشته و کلماتی از قبیل قماء، دناءة، ضعة و خسف و حتی برخی جمله‌ها، بر محور جانشینی معنای ذلت را به ذهن می‌رساند؛ افزون بر این تداعی آوایی برخی واژه‌ها مثل أضلّ و أزلّ در تبادل معنای ذلت در اندیشه مخاطب قابل توجه است.

کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه، مفهوم اولیه، هم‌نشینی و جانشینی، ذلت، نفس.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا

*: نویسنده مسئول

۱. مقدمه

در دهه‌های اخیر مطالعات واژه‌های قرآنی و روایی با رویکردهای مختلف علم معنی‌شناسی رشد فزاینده‌ای داشته؛ از این‌رو در حوزه معارف دینی، کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقالات فراوانی با جنبه‌های معنی‌شناسی به رشته تحریر درآمده است. در این میان بررسی واژه‌های پر مفهوم نهج‌البلاغه در حوزه معنی‌شناسی جایگاه ویژه‌ای دارد. با عنایت به این‌که در تحلیل معنی‌شناسی واژگان نهج‌البلاغه، بررسی واژه‌های ژرف و پرمعنی این کتاب کمتر از منظر روابط همنشینی و جانشینی (تداعی) مورد بررسی قرار گرفته؛ لذا این تحقیق از جهت روابط مفهومی، واژه‌هایی را که توانسته بیشترین همنشینی و یا جانشینی را با کلمه ذلت داشته به رؤیت مخاطبان می‌رساند و نشان می‌دهد که امام(ع) چگونه با ارائه تصاویر گوناگون و زیبا از ارتباط واژه‌ها با یکدیگر، به احیای مفاهیم در اذهان مخاطبان پرداخته و انسان‌ها را به سوی تعالی و عزت رهنمون می‌سازد.

۱-۱. بیان مسئله

واژه ذلت و مشتقات آن با مفاهیم مختلف در قرآن کریم به کار رفته؛ از جمله ذلت پسندیده به مفهوم خضوع و فروتنی که در برابر خدای متعال استفاده شده است: ﴿وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ (اسراء/۲۴) یعنی از سر مهربانی بال فروتنی برای پدر و مادر بگشای. نوع دیگر، ذلت مذمومی است که مطابق فرهنگ دینی خضوع و کرنش در برابر آدمی و هر چیزی جز خدای متعال است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۴۲۱/۱ و ۴۲۲). با نگرشی فراتر می‌توان دریافت حیات انسان از ابتدای خلقت با این نوع از ذلت در چالش است. در فرهنگ عربی برای این کلمه مفاهیم دیگری از قبیل رام بودن برای حیوان، نزدیک شدن میوه درخت به زمین و یا همواربودن راه کاربرد دارد.

تلاش ما بر آن است تا بر پایه علم معنی‌شناسی به این دو سؤال پاسخ دهیم: اول آن‌که براساس روابط همنشینی چه واژه‌هایی بیشترین بسامد همنشینی را با واژه ذلت دارد؟ و از سوی دیگر از جنبه جانشینی، چه واژه‌ها و جملات و احیاناً عباراتی نقش تداعی را در ارتباط با ذلت ایفا می‌کنند؟ حاصل این تحقیق به روش تحلیلی-توصیفی، روشن می‌کند که چگونه از طریق با هم‌آیی همنشینی، واژه‌هایی مانند نفس، طمع، اسارت، مسکنة و عار و... در جملات و عبارتهای خطی در کنار ذلت به کار رفته و از طریق با هم‌آیی تداعی (جانشینی)، کلماتی از قبیل دناءة، ضعة و خسف معنای این واژه را تداعی و تقویت می‌کند. مخفی‌نماند که بررسی کاربرد این واژه در اشعار جاهلی و فرهنگ‌های لغت قدیم مثل کتاب العین خلیل‌بن‌احمد فراهیدی، جمهرة اللغة این درید و تهذیب اللغة ازهری، دریافتن مفاهیم اصلی واژه کمک شایانی ارائه می‌دهد. از طریق نمودار نیز می‌توان با محوریت مفهوم اولیة واژه، کاربردهای آن را از دوره جاهلی به بعد تصویرسازی کرد و اشکال مختلف اسمی و فعلی آن را در متن نهج‌البلاغه مقایسه نمود. در این تحقیق بررسی واژه عزت نیز به‌عنوان پرکاربردترین واژه همنشین اهمیت زیادی دارد؛ توجه به این

نکته که در باطن تأکید امام علی(ع) بر واژه ذلت، مفهوم عزت نهفته است، امری قابل تأمل بوده و نشان از یک رویکرد مهم معنی‌شناسی دارد.

۱-۲. پیشینه پژوهش

سابقه پژوهش در واژه‌های نهج‌البلاغه را می‌توان از دو جهت مورد توجه قرار داد: یکی از جهت کلیت معنی‌شناسی و شاخه‌های مرتبط و دیگری از جهت جانشینی و همنشینی که بحث اختصاصی این مقاله است. در خصوص آثار مرتبط با معنی‌شناسی می‌توان به کتاب «معناشناسی واژه‌های نهج‌البلاغه» اثر نصرالله شاملی که توسط دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (شعبه اصفهان) در سال ۱۳۹۲ به چاپ رسیده، اشاره نمود. در باب مقالات باید تأکید کرد که آثار نشر یافته از این دست بسیار است که ما به چند مورد اشاره می‌کنیم: «معناشناسی واژه عدالت در نهج‌البلاغه» اثر علی افضلی، منتشر شده در نشریه پژوهش‌نامه علوی، بهار و تابستان ۱۳۹۳ شماره ۱، «تبیین میدان معناشناسی مفهوم بخل در نهج‌البلاغه» اثر نصرالله شاملی و علی بنائیان اصفهانی، نشریه مشکوة، بهار ۱۳۹۰ شماره ۱۱، کاربردشناسی معانی ارجاعی در فرآیند ترجمه نهج‌البلاغه، اثر رسول فتحی مظفری، سید مهدی مسبوق و مرتضی قائمی، مجله مطالعات ترجمه قرآن و حدیث سال ۱۳۹۶، دوره ۴، شماره ۷، «تحلیل معنایی درجات تقوا در نهج‌البلاغه»، اثر حمید احمدیان و علی سعیدآوی، منتشر شده در مجله پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، بهار و تابستان ۱۳۹۱، دوره ۱، شماره ۱.

به نظر می‌رسد مقالاتی که با رویکرد همنشینی و جانشینی عرضه شده بسیار اندک می‌باشد؛ از جمله: «معناشناسی بصیرت در نهج‌البلاغه» اثر عباس مصلاهی پوریزدی و مروت محمدی، منتشر شده در مجله کتاب‌قیم، بهار و تابستان ۱۳۹۳، دوره ۴، شماره ۱۰ (رویکرد این مقاله روابط همنشینی و جانشینی است). «بررسی ظرافت‌های لغوی واژه فقیر در نهج‌البلاغه و مترادف‌های آن براساس رابطه همنشینی و جانشینی» اثر حسین مهتدی، نشریه پژوهش‌های نهج‌البلاغه، پاییز ۱۳۹۶ دوره ۱۶ شماره ۳. نکته مهم آن است که تحقیقات اخیر تنها جنبه‌های اندکی از موضوعات بی‌شمار دریای پرگهر نهج‌البلاغه از منظر روابط جانشینی و همنشینی است و جای آن دارد تا با عنایت به اهمیت واژه‌های پر مفهوم نهج‌البلاغه، با دیدی عمیق‌تر و تخصصی‌تر در حوزه معنی‌شناسی مورد بحث قرار گیرد.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

معنی‌شناسی یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی است که خود به قسمت‌های متعددی تقسیم می‌شود؛ از جمله: معنی‌شناسی تاریخی- فقه اللغوی، معنی‌شناسی ساخت‌گرا، معنی‌شناسی زایشی‌گرا، معنی‌شناسی نوساخت‌گرا و معنی‌شناسی شناختی. در دوره‌های اخیر محققان و علاقمندان متون دینی و نهج‌البلاغه هرکس به فراخور خود از جنبه‌های معنی‌شناسی این متون را مورد کنکاش قرار داده و طبیعی است که آن‌همه مفاهیم الهی چقدر جای بحث و تحقیق دارد؛ لذا ورود به بحث معنی‌شناسی واژگانی و تحلیل واژگان پر بار نهج‌البلاغه در رویکردهای جدید معنی‌شناسی ارزش خاصی پیدا می‌کند؛ به همین جهت خلأ

بزرگی در بررسی واژه‌های این اثر ارزشمند در حوزه‌های مختلف معنی‌شناسی احساس می‌شود که می‌تواند با نگارش پایان‌نامه، کتاب، مقاله و ... جبران شود. ما نیز در این راستا با بهره‌گیری از علم معنی‌شناسی، واژه ذلت را در زیرمجموعه معنی‌شناسی ساخت‌گرا و از طریق روابط همنشینی و جانشینی مورد بررسی قرار داده‌ایم تا مفاهیم آن را در ارتباط با واژه‌های دیگر بهتر تبیین نماییم.

۲. تبیین بحث

۲-۱. علم معنی‌شناسی

با عنایت به اینکه بحث حاضر در حوزه علم معنی‌شناسی است، به‌طور طبیعی ارائه تعریف از این علم ضروری می‌نماید.

ساده‌ترین تعریف از معنی‌شناسی به‌عنوان شاخه‌ای از دانش زبان‌شناسی، همان است که گفته‌اند: معنی‌شناسی، مطالعه علمی معنی است (صفوی، ۱۳۹۵: ۲۷). آنچه که در این تحقیق و مطالعاتی از این دست مدنظر است، معنی‌شناسی زبانی است و از اصطلاح *semantique* فرانسه نشأت می‌گیرد. در معنی‌شناسی زبانی، توجه معطوف به خود زبان است و معنی‌شناسی با مطالعه معنی به‌دنبال کشف چگونگی عملکرد ذهن انسان در درک معنی از طریق زبان است و در اصل بازنمودهای ذهن آدمی را باز می‌کاود (همان: ۲۸).

۲-۲. روابط همنشینی و جانشینی

به اعتقاد سوسور^۱، از پیشگامان علم زبان‌شناسی، کل نظام زبانی را می‌توان در قالب نظریه‌ای از روابط هم‌نشینی و جانشینی گنجانده و توضیح داد (کالر، ۱۳۷۹: ۵۴). همین بیان را می‌توان نشان‌دهنده ارزش هم‌نشینی و جانشینی در زیرمجموعه علم معنی‌شناسی دانست. سوسور، معتقد است، روابط و تفاوت‌هایی که میان عناصر زبان وجود دارد، به دو حوزه متمایز تقسیم می‌شود که هر یک پدیدآورنده دسته معینی از ارزش‌هاست. این دودسته به دو گونه از فعالیت ذهنی ما مربوطند که برای حیات زبان ضروری به شمار می‌روند. او از یک‌سو اشاره می‌کند که واژه‌ها در گفتار، به دلیل توالیشان روابطی را در میان خود برقرار می‌کنند که بر بنیاد ویژگی خطی (جمله) و یک بعدی زبان استوار است و به همین دلیل این عناصر یکی بعد از دیگری بر روی زنجیره گفتار ترتیب می‌یابند. این ترکیبات را که تکیه‌گاهشان امتداد زمانی است، می‌توان زنجیره نامید... سوسور در ادامه به آن‌سوی دیگر این روابط، یعنی روابط متداعی (جانشینی) می‌پردازد و معتقد است که در جهان خارج از چارچوب گفتار، واژه‌هایی که وجه مشترکی دارند در حافظه با یکدیگر ارتباط می‌یابند؛ به این ترتیب گروه‌هایی را تشکیل می‌دهند که روابط بسیار گوناگونی در میان آنها حکمرواست. می‌بینیم که این نوع همپایگی‌ها با نوع اول به کلی متفاوت است. تکیه‌گاه آنها امتداد

1. Saussure

خطی یا زمانی نیست؛ جایگاه آنها در مغز است؛ اینها تشکیل دهنده بخشی از گنجینه درونی انسانند که زبان هر فرد را می‌سازد. ما این نوع روابط را متداعی (جانشینی) می‌نامیم (سجودی، ۱۳۸۲: ۵۲-۵۳).

مباحث سوسور در باب همنشینی و جانشینی را کوروش صفوی در آثار خود به زبان ساده بیان کرده؛ آن‌جا که می‌گوید: «وقوع واژه‌هایی با ویژگی‌های بنیادین مشترک بر روی محور همنشینی به نوعی هم‌آیی منجر می‌شود که آن را با هم‌آیی هم‌نشینی می‌نامیم. در این گونه از با هم‌آیی، فعلی یا صفتی بر روی محور همنشینی در کنار اسمی ظاهر می‌شود که برای اهل زبان از پیش تعیین شده است. مسلماً آنچه می‌تواند گاز بگیرد یا گاز بزند، دندان است؛ از این رو لیسیدن و زبان و مکیدن و لب و جز آن در با هم‌آیی هم‌نشینی با یکدیگرند» (صفوی، ۱۳۹۵: ۱۹۸). برای تبیین بهتر مفهوم جانشینی نیز باید گفت که مجموعه عواملی که ارتباط بین آنها از نوع انفصالی است و قادرند در یک بافت به‌جای یکدیگر بنشینند (شعیری، ۱۳۸۱: ۱۰۸). مثال ساده‌ای را که می‌توان برای درک بهتر از مفهوم جانشینی ارائه داد، متن زیر است که در یک بافت زبانی ارائه شده: «فردوسی در قرن چهارم زندگی می‌کرد. خالق شاهنامه از اهالی طوس است.» در این بافت، در مواردی که با خط مشخص شده، هر یک می‌تواند به جای دیگری استفاده شود؛ البته با این توضیح که در ذهن ما باید سابقه‌ای نسبت به واژه‌ها وجود داشته باشد. باید افزود که استعاره در فرآیند جانشینی، جایگاه ویژه‌ای دارد. به‌عنوان مثال اگر در یک مجموعه‌ای از اهالی یک شهر فردی مثلاً به نام سعید به بخشندگی معروف باشد و اندک‌اندک او را به حاتم طایی تشبیه کنند و در هنگامی که او وارد مجلسی بشود و حاضران بگویند: حاتم آمد. نوع کاربرد واژه حاتم به‌جای سعید، بر محور جانشینی، با تکیه بر استعاره است. چراکه سعید در بخشندگی به حاتم تشبیه شده و اکنون این واژه جای سعید را گرفته است. در اینجا به مطلبی که صفوی در کتاب درآمدی بر معنی‌شناسی آورده، اشاره می‌کنیم. وی می‌نویسد: این همان وضعیتی است که برای آچار فرانسه، به‌جای آدم همه‌کاره، یا آنتن به‌جای آدم خربچین نیز اتفاق افتاده است. در چنین شرایطی یک نشانه زبان به‌جای نشانه دیگری به‌کار می‌رود و بازی نشانه‌ها تحقق می‌یابد (صفوی، ۱۳۹۵: ۲۶۵). در نتیجه این فرایند، واژه‌ای مانند «حاتم» مفهوم اولیه خود را حفظ می‌کند، ولی مفهوم ثانویه‌ای نیز پیدا می‌کند که برحسب نوعی تشابه در بخشندگی انتخاب شده است و این فرایند همان جانشینی معنایی است. در این‌جا باید یادآور شویم که این نوع جانشینی خود نوعی از تداعی است و به جهت کاربردی بودنش در این تحقیق به انواع دیگر آن از دیدگاه کورش صفوی اشاره می‌کنیم:

تداعی آوایی - این امکان وجود دارد که یک واحد واژگانی به لحاظ تشابه آوایی سبب تداعی واحدهای واژگانی دیگر شود. در این مورد می‌توان تداعی واحدهایی نظیر مار با مور، کاخ با شاخ، درد با سرد و از این قبیل نام برد.

تداعی سازه‌ای - سازه‌ها بهتر بگوییم تک‌واژه‌های تشکیل دهنده یک واحد واژگانی نیز می‌توانند به با هم‌آیی متداعی گروهی از واژه‌ها بیانجامد. برای نمونه حضور پسوند «مند»، در واژه‌ای چون ثروتمند، این

امکان را فراهم می‌سازد تا چنین واژه‌ای در با هم‌آیی متداعی با واژه‌هایی نظیر هوشمند، دردمند و ارجمند و جز آن قرار گیرد.

تداعی معنایی - این امکان را نباید نادیده گرفت که واحدهای واژگانی می‌توانند برحسب انواع روابط مفهومی نظیر هم‌معنایی، تقابل معنایی، هم شمولی و غیره به تداعی واحدهای دیگر بیانجامد. به این ترتیب غم با غصه، رفت با آمد و قوچ با میش در با هم‌آیی متداعی با یکدیگرند و می‌توانند به شبکه‌ای از روابط واژگانی بر حسب با هم‌آیی متداعی بیانجامند (همان، ۱۳۸۲: ۱۱-۱۲).

در میان تداعی‌کننده‌های واژه ذلت نوعی از تداعی جمله و عبارت وجود دارد که در آن بدون تصریح به مفهوم ذلت با خواندن جمله و عبارت، مفهوم ذلت به ذهن متبادر می‌شود که در جای خود به نمونه‌های آن خواهیم پرداخت.

۲-۳. مفهوم اولیه واژه ذلت

در بررسی سیر تحول تاریخی واژگان قبل و بعد از اسلام، یافتن مفهوم اولیه امری ضروری به نظر می‌رسد؛ لذا اگر بخواهیم مفهوم اولیه "ذل" را طبق قواعد معنی‌شناسی موردبررسی قرار دهیم، طبق دیدگاه صفوی باید: ۱- برای تشخیص آن، معنی موردنظر اهل زبان را پیدا کنیم؛ ۲- علاوه بر این می‌توانیم با یافتن بی‌نشان‌ترین مفهوم یک واژه، مفهوم اولیه آن واژه بدست آوریم؛ به‌گونه‌ای که واژه هم‌نشین بر معنی آن تأثیری نداشته باشد (همان، ۱۳۹۵: ۲۵۰). براساس دیدگاه صفوی آوردن واژه متقابل (بر مبنای تقابل واژگانی) برای یافتن مفهوم اولیه کمک شایانی خواهد کرد. به‌عنوان مثال در تقابل دو جمله هوشنگ رفت و هوشنگ آمد، بدون آن‌که واژگان هم‌نشین بتوانند در معنی رفتن و آمدن تأثیری بگذارند و مفهوم آن را کم و زیاد کنند، معنی بی‌نشان و ساده‌ای نمود پیدا می‌کند و مفهومی به این معنی اولیه اضافه نمی‌شود؛ لذا با در نظر گرفتن مثال‌هایی از قبیل آب جوش آمد و هوشنگ از هوش رفت، می‌توان دریافت که آمدن و رفتن در دو جمله اخیر ساده و بی‌نشان نیست؛ چرا که کلمات هم‌نشین در معنی آن دو تأثیر داشته است و رفت‌وآمد بدون در نظر گرفتن جوش و هوش معنی پیدا نمی‌کند (همان: ۲۵۰-۲۵۳).

در خصوص مراجعه به اهل زبان می‌توان دو مرجع را موردتوجه قرار داد: ۱- یکی از منابع مهم برای یافتن مفهوم اصلی واژگان عربی اشعار دوره جاهلی است که تصویرگر اهل زبان قبل از اسلام است؛ لذا بررسی صورت‌های مختلف واژه در این دوره کمک شایانی به یافتن مفهوم اولیه خواهد کرد؛ ۲- مرجع دیگری که می‌تواند در یافتن مفهوم اولیه کمک نماید، لغت‌نامه‌های قدیمی است؛ زیرا ساختار تألیف این کتب به‌گونه‌ای است که کاربرد مفاهیم اولیه در آن نمود بیشتری دارد و در اغلب مواقع شاهد مثال‌ها از اشعار دوره جاهلی و یا منطبق بر محیط اولیه زندگی عرب‌ها است.

با لحاظ کردن معیارهای فوق ما در رویکردی تلفیقی، هم از لغت‌نامه‌های قدیم و هم از اشعار دوره جاهلی، برای پی بردن به مفهوم اولیه سود می‌جوییم.

۲-۴. مفهوم ذل در کتب لغت قدیم و شعر جاهلی و قرآن کریم

به نظر می‌آید از میان علمای لغت قدیم، ابن ذرید صاحب جهره‌اللغة، متوفای سال ۳۲۱ قمری، شرح قابل توجهی را برای این واژه آورده است. او می‌گوید: «ذَلٌّ يَذُلُّ ذَلًّا بَعْدَ عَزٍّ وَ ذَلَّتِ الدَّابَّةُ بَعْدَ شِمَاسٍ وَ تَعْصِبُ ذَلًّا وَ الرَّجُلُ ذَلِيلٌ وَ الدَّابَّةُ ذَلُولٌ وَ الذَّلَّةُ فِي الدَّلِيلِ اِيضاً» (ابن ذرید، ۱۹۸۸: ۱۱۸/۱). ذلّ يذلل یعنی بعد از عزت و بزرگی خوار شد و چارپا بعد از چموشی سرسختی رام گشت. آدمی را ذلیل و حیوان را ذلول گویند. مصدر ذلیل نیز ذلّة است. ابن ذرید در ادامه آورده است: «إِبْلٌ ذُلٌّ جَمْعٌ لِلذَّلُولِ» به معنی شتر رام (ابن ذرید، ۱۹۸۸: ۱۳۳۶/۱). در الْمُحْكَم ابن سیده نیز آمده است: «ذُلُّ الطَّرِيقِ أَي مَا أُطِيَ مِنْهُ وَ سَهْلٌ» (ابن سیده، ۱۴۲۱: ۴۹/۱) به معنی راهی که در اثر رفت‌وآمد هموار شده. خلیل‌بن احمد فراهیدی در کتاب العین می‌نویسد: «الذَّلُّ مَصْدَرٌ وَ الذَّلُولُ مُنْقَادٌ مِنَ الدَّوَابِّ، بَيْنَهُ الذَّلُّ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ ذَلَّتْهُ تَذْلِيلًا يُقَالُ لِلْكَرْمِ إِذَا دَلِيَتْ عَنَاقِيدَهُ» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۷۶) او می‌گوید: واژه الذلّ مصدر است و به چارپای رام ذلول گفته می‌شود که اطاعت و فرمانبرداری آن روشن است و برای تاکستان آن هنگام که خوشه انگور را پایین می‌آوریم از قالب تذلیل استفاده می‌کنیم.

با تأمل در موارد فوق درمی‌یابیم که واژه ذلّ در موارد زیر به کار رفته است:

۱- به معنی خواری برای انسان که در تقابل با عزت قرار می‌گیرد؛ ۲- به معنی رام برای حیوان که معنای تقابلی آن چموشی و سرسختی است؛ ۳- برای همواربودن راهی که در آن رفت‌وآمد زیاد بوده از این واژه استفاده شده است. در اشعار دوره جاهلی نیز همین معانی یافت می‌شود. عنتره بن شداد گوید:

إذا جُرِّدَتْ ذُلُّ الشَّجَاعِ وَ اصْبَحَتْ محاجزه قرطی بفيض المدامع

(تبریزی، ۱۹۹۲: ۸۲)

آن هنگام که دوشیزگان پلک‌های شمشیرگونه خود را باز کنند، فرد شجاع اظهار عجز و زبونی می‌کند و از شدت گریه چشمانش آلوده می‌گردد. ملاحظه می‌گردد که ذلّ در این بیت مفهوم خواری و زبونی را دارد.

همین شاعر در جای دیگر گوید:

ثرى هل علمت اليوم مقتل مالكٍ و مصرعه في ذلةٍ و هوانٍ

(همان: ۲۰۰)

یعنی ای مخاطب! امروز از کشته شدن مالک با خبر شدی و دانستی که چگونه در ذلت و خواری بر زمین افتاد؟ با عنایت به این که یکی از راه‌های روشن‌شدن معنی واژه، توجه به واژه تقابلی آن است؛ در اینجا مفهوم ذلّ از جنبه ذهنی در مقابل عزّ، همان خواری و زبونی است.

در معنی رام بودن نیز این بیت از عنتره قابل توجه است:

ذُلُّ جَمَالِي حَيْثُ شِئْتُ مُشَاعِي

لَيِّ وَأَحْفَظُهُ بِأَمْرِ مُبْرَمٍ

(همان: ۱۸۵)

هرگاه که آهنگ کارزار کنم، مرکبم رام من است و با عقل و درایت به پیش می‌رانم و قدرتمندانه فرمانش می‌دهم. ذُلُّ در این بیت جمع ذلول به معنی مرکب رام است. در شعر تأبط شراً نیز معنای حیوان رام وجود دارد.

و قَرِيْبَةٌ أَقْوَامٍ جَعَلْتُ عِصَامَهَا

عَلَى كَاهِلِ مَتَى ذُلُولٍ مُرْحَلٍ

(ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۰۷/۱۲)

یعنی چه بسا دلو جماعتی که من بند آن را بر پشت شتر رام خویش بستم و به آنها آب رساندم؛ درحالی که این شتر، مرکب سفر بود.

در کاربرد ذُلُّ برای اشیاء، بیت دیگری از عنتره قابل توجه است:

و كَأَنَّ هَادِيَهُ إِذَا اسْتَقْبَلَتْهُ

جَذَعٌ أُذِلُّ وَكَانَ غَيْرَ مُذَلَّلٍ

(تبریزی، ۱۹۹۲: ۱۲۴)

گویا گردن این مرکبی که سراغش می‌روی به تنه نخلی بی‌شاخه می‌ماند که محکم است و خمیده نمی‌شود. در این بیت مُذَلَّلٌ معنای خمیدگی دارد. انگار گردن ناقه به شاخه‌ای تشبیه شده که می‌باید خم شود؛ اما از شدت استواری خمیدگی در آن نیست.

با توجه به اینکه کتاب مفردات راغب اصفهانی اختصاص به واژه‌های قرآنی دارد و در قرن چهارم تألیف یافته می‌تواند در این خصوص راهگشا باشد. از دیدگاه راغب ذُلُّ دو وجه دارد: اول ذُلُّی که آدمی را کم‌ارزش می‌کند و فرود می‌آورد. دوم ذُلُّی که انسان را رفعت می‌دهد و بالا می‌برد. در جمله: ﴿حُرِّيْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ﴾ (بقره/۶۱) یعنی برای ایشان (یهود) خواری و ذلت مقرر گردید که مفهوم اول وجود دارد. در آیه: ﴿وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ (اسراء/۲۴) یعنی بال فروتنی و تواضع را برای پدر و مادر بگشای؛ ما معنی فروتنی و تواضعی را که آدمی را بالا می‌برد، ملاحظه می‌کنیم (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴ ش: ۴۲۱/۱-۴۲۲). با توجه به موارد فوق می‌توان معانی زیر را از ذُلُّ، در کاربرد جاهلی، فرهنگ قرآنی و لغت‌نامه‌های قدیم بدست آورد:

الف- رام و فرمانبردار بودن که نقطه مقابل صعوبت است.

ب- زبونی و خواری (در برابر غیرحق) که جنبه مذموم دارد.

ج- تواضع و فروتنی برای خدا و مؤمنان که جنبه مثبت دارد و در قرآن کریم به این امر توجه خاصی شده است.

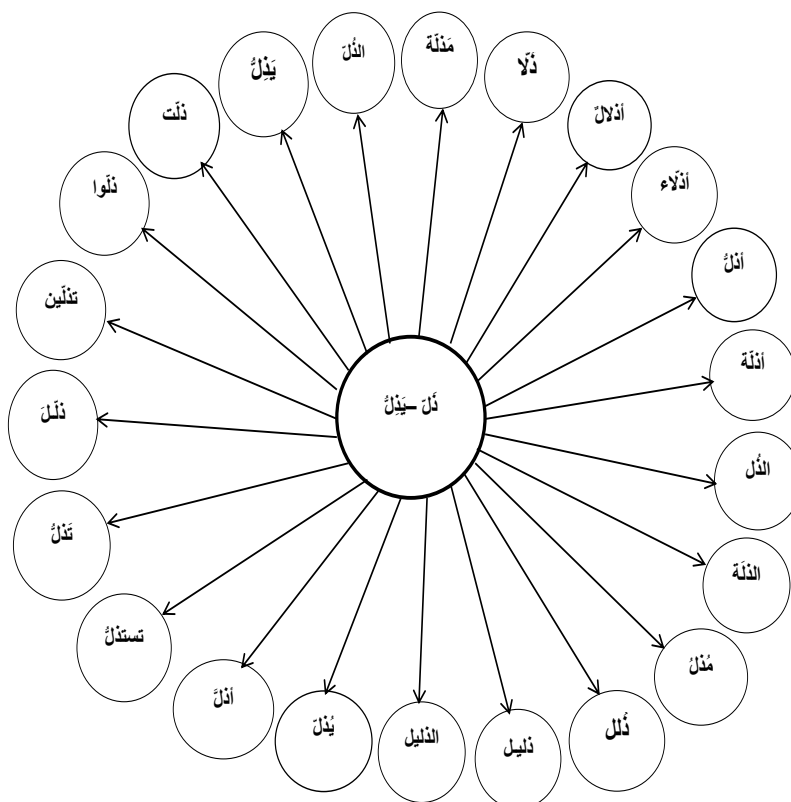
د- نزدیک شدن میوه و ثمره درخت به زمین.

ه- هموارشدن راه در اثر رفت و آمد.

از مطالب فوق دو نکته مهم بدست می‌آید: اول آن که کانون اصلی معنای ذلّ در اشکال مختلف که می‌توان آن را مفهوم اولیه و بی‌پیرایه واژه محسوب کرد، معنی پایین بودن است؛ که در باطن تمامی صورت‌های این فعل وجود دارد. نکته دوم نیز که بسیار حائز اهمیت است، کاربرد معنای مثبت این واژه در قرآن کریم بوده که به نظر در قرآن کریم متداول گشته و لذا این واژه توسعه معنایی پیدا نموده است.

۲-۵. واژه ذلت در نهج البلاغه از جهت آماری

ذلت چه از لحاظ اسمی و چه از لحاظ فعلی در مجموع ۶۳ بار در نهج البلاغه به کار رفته. ۴۰ مورد حالت اسمی داشته و ۲۳ مورد نیز شکل فعلی دارد. دلیل کاربرد بیشتر فعلی نیز واضح است؛ چون فعل همیشه حالت پایه دارد و به نوعی محور است و اشکال مختلف اسمی از آن نشأت می‌گیرد و به‌طور طبیعی در گفتار و نوشتار تعداد اسم بیشتر می‌باشد. در نمودار (۱) زیر بیانگر صورت‌های صرفی اسمی و فعلی ذلّ در نهج البلاغه است. سمت راست مربوط به صورت‌های اسمی و سمت چپ مربوط به صورت‌های فعلی می‌باشد.



نمودار ۱: صورت‌های صرفی اسمی و فعلی ذلّ در نهج البلاغه

از میان اسم‌ها، مصدر ثلاثی ذُلُّ و (الدُّلُّ) با الف و لام و بدون الف و لام بیشترین بسامد را دارد. بعد از آن نیز ذلیل و سپس مذلة قرار گرفته. در خصوص افعال نیز کاربرد قالب ثلاثی، ماضی یا مضارع، بیشتر از همه است و در پی آن ثلاثی مزید در باب‌های افعال و تفعیل قرار دارد. از جهت کاربرد انواع معانی که در بخش پیشین از آن سخن به میان آمد، باید گفت که تقریباً همه اشکال معنایی ذُلُّ در نهج‌البلاغه وجود دارد اما ذکر دو نکته در اینجا ضروری است:

الف- واژه ذُلُّ که جمع ذلول است، ۴ بار در نهج‌البلاغه آمده: اول خطبه ۹۱ اشباح، فراز ۵ در وصف ملائکه: «فَنَحَّ لَهُمْ أَبْوَاباً ذُلَّلاً إِلَى تَمَاجِيدِهِ» یعنی برای آنان درهای (مسخَر) آسمان را گشود تا به تمجیدش زبان بگشایند. دوم: خطبه ۱۹۲، فراز ۵، در مذمت کبر: «فَإِنَّهُ (الكبر) مَلَأَقِحُ الشَّنَّانِ وَ مَنَافِحُ الشَّيْطَانِ-الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَمَ الْمَاضِيَةَ وَ الْقُرُونَ الْخَالِيَةَ-حَتَّى أَعْنَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ وَ مَهَاوِي ضَلَالَتِهِ- ذُلَّلاً عَن سِيَاقِهِ سُلْسُاً فِي قِيَادِهِ-» بی‌شک کبر، جایگاه بغض و کینه و رشد و سوسه‌های شیطانی است، که ملت‌های گذشته و امت‌های پیشین را فریب داده است تا آنجا که در تاریکی‌های جهالت فرو رفتند و در پرتگاه هلاکت سقوط کردند، (و رام و مطیع روش او بودند) و به‌آسانی به همان جایی که شیطان می‌خواست کشانده شدند. سوم: در فراز ۹ از خطبه ۱۹۲ در باب حج چنین آمده: «حَتَّى يَهْرُؤُوا مَنَاجِبَهُمْ ذُلَّلاً- يُهْلَلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ وَ يَزْمَلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ» یعنی تا این که مردم شانه‌های خود را (فروتانان) بجنابند و گرداگرد کعبه لا اله الا الله بر زبان جاری سازند و در اطراف خانه طواف کنند. چهارم: در حکمت ۴۷۲ فرموده است: «اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ ذُونَ صِعَابِهَا» یعنی خدایا ما را با ابرهای رام سیراب کن، نه ابرهای سرکش. در این روایت حضرت ابر پر بار و پربرکت را به شتر رام تشبیه کرده که هم مطیع است و هم به‌راحتی شیر می‌دهد.

ب- واژه اذلال جمع ذلّ دو بار در نهج‌البلاغه به کار رفته؛ یکی خطبه ۹۱ (اشباح) آنجا که می‌فرماید: «ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوْهَا فَلَكَّهَا وَ نَاطَ بِهَا زِينَتَهَا- مِنْ حَفِيَّاتِ ذَرَابِيهَا وَ مَصَائِحِ كَوَاكِبِهَا- وَ رَمَى مُسْتَرْقِي السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهُبِهَا- وَ أُجْرَاهَا عَلَى أَذْلَالٍ تَسْجِيرِهَا مِنْ ثَبَاتِ ثَابِتِهَا» یعنی پس در فضای هر آسمان فلک آن را آفرید و زینتی از گوهرهای تابنده و ستارگان درخشانده بیاراست و آنان را که خواستند اسرار آسمان‌ها را دزدانه دریابند، با شهاب‌های درخشانده سوزان تیر باران کرد و تمامی ستارگان از ثابت و استوار و... در مسیر (تحت فرمان) تسخیر خویش قرار داد؛ و دیگری خطبه ۲۱۶ در باب حقوق والی و رعیت چنین آمده: «فَإِذَا أَدَّتِ الرِّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ- وَ أَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا- عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ- وَ اغْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَزَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنُنُ- فَصَلَحَ بِذَلِكَ الرِّمَانُ» آن‌گاه که مردم حق رهبری را ادا کنند و زمامدار حق مردم را ببردازد، حق در آن جامعه عزت یابد و راه‌های دین پدیدار و نشانه‌های عدالت برقرار و سنت پیامبر(ص) بر مسیر خود جاری شود. در قاموس المحيط آمده: «اذلال جمع ذلّ بالكسر» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۵۲۰/۱) و صاحب درالمحیط فی اللغة می‌گوید: «ذلُّ الطريق: ما وُطِيَءَ منه» یعنی مسیری که زیاد در آن راه رفته باشند. جائت الامورُ على اذلالها أي على وجوهها و مجاريها؛ یعنی امور بر مسیر و مجاری خود قرار گرفت (صاحب، ۱۴۱۴: ۵۷/۱۰).

۲-۶. بررسی همنشین‌های واژه ذلت در نهج البلاغه

آن‌سان که پیشتر دانستیم وقوع واژه‌هایی با ویژگی‌های بنیادین مشترک بر روی محور همنشینی به‌نوعی هم‌آیی منجر می‌شود که آن را با هم‌آیی همنشینی می‌نامیم. به جهت انتزاعی‌بودن اغلب مفاهیم در این گفتار، به‌طور طبیعی یافتن واژه‌های هم‌خوان با کلمه ذلت دقت بسیاری می‌طلبد، زیرا ما به‌دنبال آن هستیم تا کلماتی را که در عبارات خطی با واژه ذلت سازگاری دارد پیدا کنیم؛ لذا این امر بدین معنا نیست که در همه جملاتی که این واژه را دارد، همنشین آن را نیز بیابیم؛ بلکه ما بیشترین واژه‌های هم‌خوان و سازگار با ذلت را که در جمله‌ها به‌کار رفته معرفی خواهیم کرد؛ لذا مطلب را با واژه عزت و صعوبت آغاز می‌کنیم که بسامد بیشتری در این زمینه دارند.

۲-۶-۱. عزت و صعوبت

در بررسی با هم‌آیی همنشینی واژگان با کلمه ذلت در نهج البلاغه، وجود برخی واژه‌های تقابلی است که به‌نوعی همنشین خاص کلمه ذلت شده‌اند. به‌عنوان مثال واژه‌های عزت و صعوبت از همین نوعند. برای تبیین بهتر مطلب ابتدا توضیحی درباره تقابل معنایی در علم معنی‌شناسی می‌آوریم و سپس داده‌ها را تحلیل می‌کنیم. در معنی‌شناسی عمداً از اصطلاح تقابل به‌جای تضاد استفاده می‌شود زیرا تضاد گونه‌ای از تقابل است. تقابل‌های معنایی گونه‌های مختلفی را شامل می‌شود. به‌عنوان نمونه می‌توان صورتهایی مثل سرد/گرم، پیر/جوان یا بزرگ/کوچک را مطرح ساخت که میان صفت‌ها قرار می‌گیرند و به لحاظ کیفیت قابل درجه‌بندی‌اند؛ البته چنان نیست که نفی یکی از این واژه‌های متقابل اثبات دیگری باشد. برای نمونه موقعی که می‌گوییم هوشنگ پیر نیست؛ ضرورتاً به این معنی نیست که هوشنگ جوان است. این نوع تقابل را مدرج گویند. نوعی دیگر از تقابل مثل روشن/خاموش، زنده/مرده و زن/مرد است. بر خلاف مورد قبل اثبات یکی در ایجاد لزوماً نفی دیگری است. موقعی که می‌گوییم هوشنگ زنده نیست؛ ضرورتاً به این معنی است که هوشنگ مرده است. نوعی دیگر از تقابل را تقابل دوسویه می‌گویند؛ مثل زد/خورد، زن/شوهر و خرید/فروش که ارتباط این نوع از واژه‌ها دوطرفه است، به این معنی که اگر هوشنگ کتابی از کامبیز خریده باشد؛ پس کامبیز کتابی به هوشنگ فروخته است (صفوی، ۱۳۹۵: ۱۱۸ و ۱۱۹). با این توضیح می‌توان گفت که واژگان ذلت و عزت به مفهوم خواری و بزرگی (در کاربرد برای انسان‌ها) و ذلت و صعوبت، به معنی مطیع و رام‌بودن در برابر سرکشی و چموشی (برای حیوان) در تقابل معنایی هستند. کاربرد نوع اول به جهت اخلاقی‌بودن محتوای نهج البلاغه، نسبت به نوع دوم فراوانی بیشتری دارد. این است که عزت و صعوبت از مهم‌ترین واژه‌های همنشین ذلت در نهج البلاغه محسوب می‌شوند که این نوع همنشینی برای تبیین معنای دو کلمه نسبت به هم کمک فراوانی می‌کند و ما به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف- در بخشی از خطبه ۳۷ بعد از جنگ صفین می‌فرماید: «الدَّلِيلُ عِنْدِي غَزِيرٌ حَتَّىٰ أَخَذَ الْحَقُّ لَهٗ وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّىٰ أَخَذَ الْحَقُّ مِنْهُ» یعنی فرد خوار نزد من عزیز است تا حق او را بازستانم و نیرومند نزد من پست و ناتوان است تا حق را از او باز گیرم.

ب- در خطبه ۶۵ در وصف باری تعالی چنین می‌فرماید: «وَكُلُّ عَزِيزٍ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ وَكُلُّ قَوِيٍّ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ» یعنی هر عزیز بی‌ذلیل و خوار و هر نیرومندی جز او ضعیف و ناتوان است. در این جا نیز عزیز با ذلیل هم‌نشین شده است.

ج- در خطبه ۹۶ درباره ویژگی‌های پیامبر (ص) می‌فرماید: «أَطْفَأَ بِهِ النَّوَاتِرَ أَلْفَ بِهِ إِخْوَانًا- وَفَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا- أَعَزَّ بِهِ الدَّلَّةَ- وَأَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ- كَلَامُهُ بَيَانٌ وَصَمْتُهُ لِسَانٌ» یعنی خداوند به برکت وجود پیامبر (ص) آتش دشمنی‌ها را خاموش کرد. با او میان دل‌ها الفت و مهربانی ایجاد نمود و نزدیکی‌ها را دور ساخت و انسان‌های خوار و ذلیل را عزت بخشید و عزت‌یافتگان خودسر را خوار کرد. گفتار او روشن‌گر واقعیت‌ها و سکوت او زبانی گویا بود.

د- در بخشی از خطبه ۱۰۹ در قدرت الهی می‌فرماید: «غَتَى كُلُّ فَقِيرٍ- وَ عَزُّ كُلُّ ذَلِيلٍ- وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ مَفْرَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ» خدای متعال بی‌نیازکننده هر نیازمند و عزت بخش هر خوار و ذلیل و نیروی هر ناتوان و پناهگاه هر مصیبت زده است. در این جا هم عز با ویژگی تقابلی، هم‌نشین واژه ذلیل است.

ه- در قسمتی از خطبه ۱۵۷ در ترغیب به تقوی می‌فرماید: «أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ- وَ الْفُجُورُ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ» بدانید که تقوا دژی محکم و شکست‌ناپذیر و هرزگی و گناه، پناهگاهی در حال فروریختن است.

و- در ابتدای خطبه ۱۹۲ قاصعه در توصیف تکبر شیطان فرموده است: «إِدْرَعْ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعْ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ» یعنی شیطان لباس بزرگی را بر تن پوشید و لباس فروتنی و تواضع (بندگی) را از تن درآورد. ز- در همان خطبه در فراز چهارم آمده است: «وَاعْتَمِدُوا وَضِعَ التَّذَلُّلِ عَلَى رُءُوسِكُمْ- وَ اِلْقَاءِ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ» یعنی تاج تواضع و فروتنی را بر سر نهدید و تکبر و خودپسندی را زیر پا بگذارید.

ح- در خطبه ۲۱۶ آن هنگام که درباره عدم رعایت حق والی و رعیت نسبت به هم سخن می‌گوید، در ادامه چنین می‌فرماید: «وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النَّفُوسِ- فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ- وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلِ فِعْلٍ- فَهَذَا لِكَ تَذَلُّ الْأَيْرَارِ وَ تَعَزُّ الْأَشْرَارِ» یعنی در این صورت احکام دین تعطیل می‌گردد و بیماری‌های دل فراوان می‌شود؛ از این رو مردم از اینکه حق بزرگی فراموش می‌شود یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می‌یابد، احساس نگرانی نمی‌کنند. پس در آن زمان نیکان خوار و بدان عزت و بزرگی می‌یابند. ط- در بخشی از نامه ۱۷، آن حضرت خطاب به معاویه می‌نویسد: «وَ فِي أَيْدِينَا بَعْدَ فَضْلِ النَّبُوءَةِ الَّتِي أَدَّلْنَا بِهَا الْعَزِيزَ- وَ نَعَشْنَا بِهَا الذَّلِيلَ» با این همه فضیلت نبوت در اختیار ماست که با آن عزت‌یافتگان (دروغین) را ذلیل و خوارشدگان را بزرگی بخشیدیم.

ی- در خطبه ۳۱ آنجا که امام در توصیف شخصیت طلحه از این واژه سود می‌جوید و خطاب به عبدالله بن عباس می‌فرماید: «لَا تَلْقِينَ طَلْحَةَ، فَانْكَ إِنْ تَلَقْتَهُ تَجِدُهُ كَالثَّوْرِ عَاقِصًا قَرْنَهُ، يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَ يَقُولُ: هُوَ ذَلُولٌ...» یعنی با طلحه دیدار مکن، زیرا وی را چون گاو وحشی می‌یابی که شاخش را تابیده و آماده نبرد است. سوار بر مرکب سرکش می‌شود و می‌گوید: رام است.

ک- در حکمت ۴۲۷ در دعای استسقاء می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا» یعنی خدایا ما را با ابرهای رام سیراب کن، نه ابرهای سرکش.

ل- در خطبه ۲۱۴ در وصف پیامبر(ص) فرموده: «وَذَلَّلَ بِهِ الصُّعُوبَةَ وَ سَهَّلَ بِهِ الْحُزُونََ- حَتَّى سَرَّحَ الصَّلَالَ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ» یعنی خدای متعال به واسطه پیامبر(ص) سختی‌ها را آسان و ناهمواری‌ها را هموار نمود و تا آن‌که گمراهی را از چپ و راست تار و مار کرد.

همچنان که در بحث مقدماتی این بخش گفته شد به جهت رویکرد اخلاقی نهج البلاغه می‌توان گفت که ذلت و عزت از یک سو و ذلت و صعوبت از سوی دیگر بیشترین هم‌خوانی را از جهت هم‌نشینی در جملات و عبارات‌های نهج البلاغه دارد؛ اگرچه اشکال صرفی و ساخت‌واژه‌های آنها باهم متفاوت است. در رویکرد الهی و اخلاق‌مدارانه نهج البلاغه به خاطر آن‌که امام می‌خواهد از جهت ذهنی و اعتقادی مخاطب خود را آگاه ساخته و با ارائه تصاویر گوناگون از بستر ذلت و عزت همگان را در مسیر اعتلای شخصیت فکری، اعتقادی، اجتماعی، سیاسی به بالاترین درجه برساند از این رو، دو واژه مثل اعضای یک پیکر هستند که گویی از هم تفکیک ناپذیرند و هریک در کنار دیگری معنای هم را روشن و تقویت می‌کنند.

۲-۶-۲. نفس

نفس نیز جزء واژگان هم‌نشینی است که حدود سه بار در کنار ذلت به کار رفته و به جهت معنایی هم‌خوانی فراوانی با ذلت دارد. آیات قرآنی و تعلیمات اسلامی نفس و تمایلات نفسانی را بزرگترین ابزار شیطان معرفی می‌کند که آدمی را از اوج عزت به حضيض ذلت و خواری می‌کشاند. در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿وَمَا مِنْ خَافٍ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى- فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾ (نازعات/۴۰-۴۱) و اما کسی که از مقام پروردگارش (و از ایستادن در پای میز محاکمه عدل الهی) ترسید و از خواهش نفس دوری جست، همانا بهشت اقامتگاه اوست. همین یک آیه برای هر مؤمنی کافیست تا بداند که پیوسته می‌باید بر نفس خویش نهیب زند و ضمن خوار داشتنش، عنان او را نگه داشته و مانع از سرکشی‌اش گردد؛ لذا همچنان که در علم معنی‌شناسی گفته می‌شود پیش‌تر باید در ذهن ما نوعی هماهنگی بین دو واژه هم‌نشینی وجود داشته باشد، به همین خاطر در فرهنگ اسلامی نیز خوارداشتن نفس جزء مهم‌ترین تعلیمات است که در کلام امیرمؤمنان هم‌نشینی این دو واژه را در چند مورد ملاحظه می‌کنیم:

الف- در حکمت ۱۰۳ چنین آمده است: «وَ رُئِيَ عَلَيْهِ إِزَارٌ خَلَقَ مَرْقُوعٌ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ- فَقَالَ يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَ تَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ- وَ يَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ» یعنی پیراهن وصله داری بر تن امام بود. شخصی از آن حضرت پرسید: چرا پیراهن وصله‌دار می‌پوشی؟ و امام پاسخ داد: دل با این لباس فروتن و نفس رام می‌شود و مؤمنان از آن سرمشق می‌گیرند.

ب- در حکمت ۱۲۳ امام(ع) می‌فرماید: «طوبى لمن ذلَّ فى نفسه و طابَ كسبه» یعنی خوشا به حال آن‌کس که نفس خود را خوار شمارد و کسب و کارش پاک و طاهر باشد.

ج- در بخشی از حکمت ۳۳۳ آمده است: «خُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ - أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا وَ أَدْلُ شَيْءٍ نَفْسًا - يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ» یعنی مؤمن کسی است که اندوهش در قلب اوست و سینه‌اش از هر چیزی فراخ‌تر و نفس او از هر چیزی خوارتر بوده و برتری جویی را زشت می‌شمارد.

د- حضرت در نامه ۲۶ خطاب به یکی از کارگزاران خود می‌فرماید: «مَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَ رَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ - وَ لَمْ يُنْزِرْهُ نَفْسُهُ وَ دِينَهُ عَنَّا - فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ الدُّلَّ وَ الْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا» یعنی هر کس که امانت الهی را خوار شمارد و دست به خیانت بزند، نفس و دین خود را پاک نساخته و در دنیا خواری و زبونی را بر خوشتن وارد کرده است.

ه- در نامه ۳۱ در فراز دوم آنجا که امام(ع) فرزندش امام مجتبی(ع) را خطاب قرار داده و می‌فرماید: «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَأَمِتَهُ بِالزَّهَادَةِ... نَوْرَهُ بِالْحِكْمَةِ وَذَلَّهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ» یعنی قلبت را با موعظه زنده نگه دار و نفست را با بی‌احترامی به هوای نفس بمیران و... با نور حکمت روشنایی‌اش بخش و با یاد مرگ کوچکش کن. شاید بتوان گفت که محتوای پیام امام(ع) در میراندن و ذلیل کردن می‌تواند به جنبه‌ای از دل که خواهش‌های نفسانی است، برگردد؛ لذا اگر ما ضمیر «ه» را در ذلّه به نفس برگردانیم، می‌توانیم آن را همنشین ذلت در نظر بگیریم.

۲-۶-۳. طمع

یکی از واژه‌هایی که با ذلت همنشین است و از جهت خطی و افقی باهم سازگاری دارند واژه طمع است. پیداست که طمع از اموری است که موجبات خواری و ذلت آدمی را فراهم می‌آورد و به‌طور طبیعی در ذهن ما با ذلت پیوند دارد و در دو جا کنار ذلت آمده است:

الف- حکمت ۱۰۸: «فَإِنْ سَخَّ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَ إِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ» یعنی اگر در دلش امیدی پیدا شود طمع آن را خوار گرداند و اگر طمع بر او هجوم آورد، حرص تباهاش می‌سازد.

ب- حکمت ۲۲۶: «الطَّمَعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ» یعنی طمعکار همواره در بند خواری و زبونی است.

۲-۶-۴. ضمیم به معنی ستم

از واژه‌هایی است که از جهت معنی با ذلت پیوند دارد، به این صورت که عاقبت پذیرش ستم خواری است و در دو جا همنشین ذلت شده است:

الف- در قسمتی از خطبه ۲۹ بعد از حمله ضحاک بن قیس (از عاملان معاویه) فرموده است: لا يَمْنَعُ الضَّيْمِ الدَّلِيلُ یعنی آدم ذلیل و خوار هرگز نمی‌تواند ظلم را از خود دور کند.

ب- در قسمتی از خطبه ۱۵۹ خطاب به کوفیان می‌فرماید: «أَعْتَقْتُمْ مِنْ رِبْقِ الدُّلِّ وَ حَلَقِ الضَّيْمِ» یعنی شما را از بندهای ذلت و بردگی و حلقه‌های ستم‌رهای بخشیدم.

۳-۲-۵. فرار

فرار از میدان نبرد موجب خواری و سرفکندگی و زبونی فرد می‌گردد. همین ذهنیت و پیشینگی که فرار از جنگ موجبات حقارت انسان را فراهم می‌سازد، کلمه را همنشین ذلت قرار داده است.

- امام(ع) در خطبه ۱۲۴ در ترغیب به جهاد و پرهیز از فرار در میدان نبرد می فرماید: «إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةً اللَّهُ وَالذُّلَّ الْأَلْزِمَ وَالْعَارَ الْبَاقِي» در فرار از جنگ، خشم و غضب الهی و ذلت همیشگی و ننگ جاویدان قرار دارد.

۳-۲-۶. مستکینه (به معنی زبون و سرافکنده)

- امام در خطبه ۱۸۶ در توحید الهی چنین می فرماید: «خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ وَ ذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ» یعنی همه در برابر او فروتنند و در برابر عظمت او با حالتی سرافکنده، ذلیل و خوارند.

به روشنی هم خوانی و پیوند مستکینه با مفهوم ذلت در اندیشه و ذهن ما، همنشینی دو واژه را آسان می کند. اضافه می نماید واژه خضعت نیز می تواند همنشین دیگری برای ذلت باشد.

نتیجه ای که از بحث واژه های همنشین ذلت حاصل می شود آن است که واژه های عزت و صعوبه، نفس، طمع، ضیم، فرار و مستکینه با مرکزیت ذلت، پیکره ای را تشکیل می دهند که اجزای آن در یک حوزه معنایی به صورت هم آیی همنشینی برای تقویت معنی ذلت، کنار این واژه قرار می گیرند.

۲-۷. بررسی واژه ذلت بر محور جانشینی (تداعی)

آن گونه که در بحث مقدماتی و معنی شناسی بیان شد، تداعی (جانشینی) به گونه ایست که ما می توانیم در یک محور عمودی اگر واژه ای مثل حقارت را در یک جمله به جای خواری به کار بردیم، جمله درست باشد. البته می دانیم که استعاره در این خصوص جایگاه ویژه ای دارد که مطلب آن پیشتر گذشت. حال اگر بگوییم که نهج البلاغه از جلوه های ادبی و لغوی مثل استعاره و مجاز و کنایه و ترادف و تقابلهای معنایی و تنوع واژگان در عالی ترین درجه قرار گرفته، سخن به گراف نگفته ایم؛ از همین رو در بحث جانشینی معنایی در نهج البلاغه، ترادف، در مقوله روابط مفهومی در سطح واژه، جایگاه بالایی دارد؛ چرا که ترادف به عنوان تداعی گر معنی، حوزه بسیار وسیعی از واژگان نهج البلاغه به خود اختصاص داده؛ لذا یکی از انواع تداعی ها برای واژه ذلت، هم معنایی و ترادف است. براساس یک اصل مسلم لغوی و معنی شناسی نباید تصور شود که مفهوم ترادف چنان است که یک واژه از لحاظ معنی عیناً باید مثل واژه دیگر باشد بلکه از جهت اجزای معنایی، دو واژه تقارب زیادی باهم دارند. نوع دیگر از تداعی کننده های واژه ذلت تداعی آوایی و سازه ای می باشد و به نظر نگارنده، تداعی جمله و عبارت، از مهم ترین مقوله ها برای تداعی مفهوم ذلت در نهج البلاغه است و ما برای هر باب نمونه هایی را ذکر می کنیم:

۲-۷-۱. ترادف

الف. آهون به معنی پست تر از مهم ترین واژه های هم معنی ذلت است که بر محور هم آیی تداعی می تواند جای آن را بگیرد. در حکمت ۲۳۶ امام(ع) درباره دنیا می فرماید: «وَاللَّهُ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوُنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ» به خدا سوگند! این دنیای شما در دیده من از استخوان خوکی که در دست یک فرد جزا می باشد، پست تر است. اصل این کلمه «هَانَ الرَّجُلُ مَهَانَةً وَ هَوْنًا وَ مَهَانَةً» یعنی آن مرد خوار و زبون شد

(بستانی، ۱۳۷۵: ۹۴۷). در فراز سوم از خطبه ۱۹۸ در همین معنی آمده است: «أهانَ الاعداءَ بکرامته» یعنی خدا با محترم‌داشتن دین اسلام، دشمنان را خوار گردانید.

ب. اَوْضَعُ به معنی بی‌ارزش‌تر- در حکمت ۹۲ آمده: «أَوْضَعُ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللَّسَانِ» بی‌ارزش‌ترین دانش، دانشی است که بر سر زبان باشد. وَضَعُ به معنی پست شد (بستانی، ۱۳۷۵: ۹۸۸). در فراز سوم از خطبه ۱۹۸ در همین معنی آمده است: وَضَعَ الْمَلَلُ بَرَفْعِهِ یعنی با بالابردن مقام دین اسلام، دیگر آیین‌ها را بی‌مقدار کرد.

ج. صَغُرُ يَصْغُرُ به معنی کوچک‌شدن- در نامه ۵۳ امام (ع) به مالک اشتر، معنی ذلیل و پست‌شدن را می‌رساند: «فلا تطولنَّ احتجاجك عن رعيتك... فيصغرُ عندهم الكيؤُ و يعظمُ الصغيرُ» مبدا که پنهان‌شدن خود از مردم را طولانی کنی... زیرا اگر چنین شود بزرگ نزد ایشان کوچک و کوچک نزد آنها بزرگ می‌گردد. بر اساس قاعده تداعی، صَغُرُ بر ذلت و خواری دلالت دارد و وجود واژه يَعْظُمُ کمک می‌کند تا دلالت صَغُرُ بر معنی ذلت روشن‌تر گردد.

د. الدنْيَةُ به معنی پستی و زبونی

در فراز ۱۴ نامه ۳۳ امام (ع) فرموده: «أكرم نفسك من كلِّ دنيَّةٍ». نفس خود را از هرگونه پستی باز دار. در خطبه ۲۳ این واژه به شکل دناءة در همان معنی آمده است.

هـ. قماءة به معنی پستی و زبونی در خطبه ۲۷ جهاد آمده: «و ديثُ بالصغار و القماءة». هر آنکه جهاد را ترک کند به کوچکی و ذلت گرفتار گردد. در کتاب العين آمده: «قَمُو الرجلُ أي صغرُ» یعنی مرد کوچک و پست شد (فراهیدی، ۱۴۰۷: ۲/ ۲۳۵).

در این‌جا به جهت جلوگیری از اطاله سخن تنها به ذکر برخی دیگر از واژه‌های مترادف ذلت در نهج البلاغه می‌پردازیم: خَسَفَ (خواری و ذلت- خطبه ۲۷)، خَزَى (خواری- نامه ۲۶ و خطبه ۱۵۰)، تحقیر (خوار داشتن کسی- فراز هفتم از خطبه ۱۰۹) و إِحْتِقَارَ (خوارشمردن- نامه ۱۹)، خاضعة (فرمانبردار و مطیع- فراز ۳ از خطبه ۱۹۲)، أَرْدَلَ (خوار کرد- حکمت ۲۸۸) و إِنْقيادَ (فرمان‌برداری- خطبه ۲۲۲): البته این کلمات به اشکال مختلف در نهج البلاغه وجود دارد که ما تنها به برخی از آنها اشاره کردیم.

۲-۷-۲. تداعی هم‌آوایی و سازه‌ای

به نظر می‌آید یکی از زیبایی‌های نهج البلاغه، مربوط به تداعی هم‌آوایی و سازه‌ای میان واژه‌هاست. این امکان وجود دارد که یک واحد واژگانی به لحاظ تشابه آوایی سبب تداعی واحدهای واژگانی دیگر شود. از سوی دیگر تک‌واژه‌های تشکیل‌دهنده یک واحد واژگانی نیز می‌توانند به با هم آبی متداعی گروهی از واژه‌ها بیانجامد. به‌طور مشخص واژه‌های زَلُّ به معنی لغزید (زمخسری، ۱۳۸۶: ۸۶) و ضَلُّ به معنی گمراه شد (زمخسری، ۱۳۸۶: ۱۰۶) در قالب‌های اسمی و فعلی اعم از ثلاثی مجرد و مزید، هم از لحاظ آوا و هم از لحاظ سازه، تداعی‌گر واژه ذلت است؛ با این توضیح که اگر چه واژه زَلُّ عیناً معنی ذلت را ندارد و اصل معنی آن لغزیدن است؛ اما سرانجام لغزیدن و افتادن می‌تواند همان ذلت و خواری باشد. ضَلُّ نیز معنی

گمراهی دارد. در این جا نیز خود گمراهی نوعی ذلت و خواری است یا سرانجامش به خواری ختم می شود. می توان گفت: ذلّ، زلّ و ضلّ علاوه بر اشتراک در آوا و ساختار که حرف لام در آنها مشترک است، همگی در یک بستر و حوزه معنایی با هم پیوند مفهومی دارند. در اینجا نمونه هایی از این واژه ها را ذکر می کنیم:

الف. الزلل

- در ابتدای نامه ۵۳ به کار رفته است. حضرت می فرماید: فَأَيُّهُمْ صَفَان: «إِذَا أُخِّ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفِرُّهُمُ الزَّلِيلُ.» مردم دو دسته اند یا برادر دینی تو یا همانند تو در آفرینش. ممکن است لغزشی از آنها سر زند. آن حضرت در پایان خطبه ۱۲۴ چنین می فرماید: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَ قِيحِ الزَّلِيلِ.» به خدا پناه می بریم از خفتن عقل و زشتی لغزشها.

ب. ضلال

- در فراز ۶ از خطبه ۱۹۲ امام (ع) می فرماید: «اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ.» شیطان آنها (جاهلان) را مرکب گمراهی برای خود قرار داد. در خطبه ۱۹۴ هر دو واژه در وصف منافقان به چشم می خورد: «فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ وَ الزَّالُونَ الْمُزَلُّونَ» یعنی منافقان هم گمراهند و هم گمراه کننده و هم خطاکارند و هم دیگران را به خطا تشویق می کنند.

ج. تداعی جمله و عبارت

در نهج البلاغه جملات و عبارات زیادی وجود دارد که در آن تداعی مفهوم ذلت به چشم می خورد. این مورد نیز از جلوه های زیبای دیگر نهج البلاغه است که ما به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

الف. در فراز اول نامه ۵۳، امام (ع) به مالک اشتر چنین می نویسد: «أَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَ يَرْعَاهَا عِنْدَ الْجَمْعَاتِ.» مالک را فرمان داده تا نفس خود را از خواهش ها باز دارد و جلو سرکشی های او را بگیرد. در این دو جمله می توان دریافت که براساس آموزه های اخلاقی، شکستن و بازداشتن نفس همان خوار و ذلیل نمودن او است.

ب. در بخش دیگری از همین نامه درباره برخورد با خیانتکار آمده: وَ سَمَّتهُ بِالْخِيَانَةِ وَ قَلَدَتْهُ عَارَ النَّهْمَةِ؛ یعنی نشان خیانت بر او بگذار و طوق بدنامی بر گردنش بیافکن. اینجا نیز نشان خیانت داشتن و طوق بدنامی افکندن خواری و ذلت را تداعی می کند.

ج. در نامه ۳۶ خطاب به برادرش عقیل چنین می فرماید: «و لَا تَحْسِبَنَّ ابْنَ آيِبِكِ وَ لَوْ أَسْلَمَهُ النَّاسُ مُتَضَرِّعاً مُتَخَشِعاً وَ لَا مُقَرَّاً لِلضَّمِيمِ وَاهِناً» یعنی هرگز گمان نکنی که برادرت، در صورتی که مردم جانب او را رها کنند خود را زبون و فروتن خواهد داشت و یا در برابر ستم سست خواهد شد. این عبارت در نهایت تداعی گر این مفهوم است که من ذلت را نمی پذیرم. باید افزود که در این باره جملات و عبارات دیگری نیز وجود دارد که تداعی کننده مفهوم ذلت است مثل حکمت های ۲۲ و ۳۷ که ما به همین مقدار بسنده می کنیم.

نتیجه‌گیری

بررسی واژه ذلت و واژه‌هایی از این دست در حوزه معنی‌شناسی افق‌های تازه‌ای را بر روی محققان نهج‌البلاغه می‌گشاید.

کاربرد صورت‌های اسمی ذلت نسبت به صورت‌های فعلی در نهج‌البلاغه بیشتر است. بررسی مفهوم اولیه واژه ذلت در شعر جاهلی، قرآن، نهج‌البلاغه و لغت نامه‌های قدیم، پنج معنی را می‌رساند: رام‌شدن (برای حیوان)، خواری و زبونی، فروتنی در برابر حق، نزدیک‌شدن میوه درخت به زمین و هموارشدن راه که در این میان فروتنی در برابر حق و مؤمنان نشان از توسعه معنایی واژه در قرآن کریم دارد.

براساس رویکرد هم‌نشینی، در یک خط افقی و پیوند معنایی کلمات عزت، صعوبت، نفس، طمع، ضییم، مستکینه و فرار بیشترین هم‌نشینی را با ذلت دارند. در تداعی (جانیشینی) و در حوزه هم معنایی واژگانی، کلماتی از قبیل آهون، أوضع، صغر، الدیة، قماءة، خسف، حزی، تحقیر، احتقار، خاضعة، أردل و انقیاد می‌توانند مفهوم ذلت را تداعی نمایند و جانشین آن گردند.

کلمات زل و ضل و صورت‌های اشتقاقی آنها از حیث تداعی آوایی و سازه‌ای واژه ذلت را به ذهن می‌رسانند و از جهت بستر معنایی با مفهوم ذلت پیوند دارند. از زیبایی‌های خاص نهج‌البلاغه آن است که برخی جمله‌ها و عبارت‌ها، مفهوم ذلت را در ذهن تداعی می‌کند بی‌آن‌که به واژه ذلت تصریح شود.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل. (۱۴۲۵). المحکم و المحيط الأعظم، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن درید، محمد بن حسن. (۱۹۸۸). جمهرة اللغة، چاپ اول، بیروت: دارالعلم للملایین.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
- بستانی، فؤاد افرام. (۱۳۷۵). فرهنگ ابجدی، مترجم: رضا مهبیار، چاپ دوم، تهران: نشر اسلامی.
- تبریزی، خطیب. (۱۹۹۲ م). شرح دیوان عنتره بن شداد، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العربی.
- دشتی، محمد. (۱۳۷۹). ترجمه نهج البلاغه، چاپ سوم، قم: انتشارات مشرقین.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۷۴). مفردات الفاظ قرآن، مترجم: غلامرضا خسروی حسینی، چاپ دوم، تهران: مرتضوی.
- زمخشری، محمود بن عمر. (۱۳۸۶). مقدمة الادب، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
- سجودی، فرزانه. (۱۳۸۲). نشانه‌شناسی کاربردی، چاپ اول، تهران: نشر قصه.
- شعبیری، حمیدرضا. (۱۳۸۱). مبانی معناشناسی نوین، چاپ اول، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
- صاحب، اسماعیل بن عباد. (۱۴۱۴). المحيط فی اللغة، چاپ اول، بیروت: عالم الکتب.
- صفوی، کورش. (۱۳۸۳). «پژوهشی درباره با هم‌آیی واژگان در زبان فارسی». متن پژوهی ادبی. دوره ۷، شماره ۱۸، ۱۳-۱.
- صفوی، کورش. (۱۳۹۵). درآمدی بر معنی‌شناسی، چاپ ششم، تهران: پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی.
- فراهیدی، خلیل بن أحمد. (۱۴۰۹). کتاب العین، چاپ دوم، قم: نشر هجرت.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵). القاموس الحیط، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- کالر، جانانان. (۱۳۷۹). فردینان دوسوسور، مترجم: کورش صفوی، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس.